



ملاقات بابک محمدی (پژوهشگر و همسرشان) با ستاره فیلم دختر لر (عکاس مجید فدایی - ۱۳۷۵)

صدیقه سامی نژاد به روایت مستند

یک پژوهش تاریخ سینمایی

محمد تهامی نژاد

این سخن، که مردم از اهل تاریخ، دقت و وسواس و امانت و کار بی وقفه انتظار دارند، جذاب و مهم و شوق انگیز است. اما مدت هاست، این سخن، پراکنده شده که خانم سامی نژاد در دهه هفتاد، کاملاً گمنام بود و "سینمای ایران بی خبر از اولین بازیگر زن اش بود." محمد تهامی نژاد نیز: "تاریخ مرگ صدیقه سامی نژاد را به اواخر سال های ۱۳۵۰ منتسب می کرد." این پژوهش نه صرفاً، ردیه ای بر این گفته که به سند متکی نیست، بلکه برای احترام به نسل جدیدتر پژوهشگران سینمای ایران نوشته شده است.

بر خلاف افسانه ای که درباره ناشناس ماندن خانم سامی نژاد ساخته شده، او در دهه هفتاد، در مستندی دیگر نیز ظاهر شد و جزئیات آخرین محل زندگی اش، ثبت شده است. بنابراین نه تنها فیلم سینمای ایران مشروطیت تا سپنتا ساخته محمد تهامی نژاد، تنها یادگار مستند از ستاره فیلم دختر لر نیست، بلکه او علیرغم این که می خواست ناشناس و تنها باقی بماند، ناشناس نماند و رد پایش را نسل جوان پژوهشگران سینمای ایران هم پیدا کردند.

یکی از تمهیدات پیش و حتی در جریان تولید فیلم "سینمای ایران از مشروطیت تا سپنتا" (۱۳۴۹)

ایجاد فضای پژوهشی به منظور یافتن شخصیت های دوره اول سینمای ایران بود. خیلی از شخصیت ها به همین نحو پیدا شدند. یک روز سیروس افهمی، بازیگر سریال های تلویزیونی، مزده داد که گلنار دختر لر از اقوام اوست که پرستاری می کند. در طبقه دوم خانه ای در خیابان گرگان، زندگی می کرد که پنجره ای به کوچه داشت. روح انگیز نام مستعار خانمی ۵۴ ساله بود که سال ها اسم و شهرت اصلی اش را نمی دانستم. بنابراین آدرس های اشتباه از او بدستم می رسید.

صدیقه سامی نژاد در امپریال فیلم کمپانی، متعلق به زرتشتیان، از نام وفامیل اصلی خود جدا شده بود. گفته ها و گلایه های این نخستین ستاره فیلم ناطق ایرانی، در فیلم سینمای ایران مشروطیت تا سپنتا ثبت شد و من در برابر دوربین هیچ سؤالی از او نپرسیدم. هم اکنون ده ها سایت اینترنتی از طریق تیتراژ پایان غم انگیز نخستین بازیگر زن سینمای ایران "به خانم سامی نژاد اشاره کرده اند. می خواهم برای کسانی که خواهان پایان غم انگیز هستند، جزئیات واقعی تری را به تصویر بکشم.

نخستین پرسش ها در پژوهش حاضر، این است که آیا واقعاً کسی از سرنوشت خانم سامی نژاد خبر نداشت؟ و "بی خبری" چرا افسانه است؟ و چرا باید توضیح داده شود؟

اواخر دهه شصت، یک از دستیاران مخملباف، تلفن زده بود که به دنبال خبر و یا آدرسی از خانم سامی نژاد می گردد. من در آن زمان شش سال بود که در زاهدان زندگی می کردم و از دنیای تهران به دور بودم. شماره تلفنی داشتم که در اختیار آن گروه قرارگرفت. خود ما هم در تماس تلفنی شنیدیم که خانمی گفت: "ما از ایشان خبری نداریم". (واقعاً نمی دانم با اقوام اش صحبت کرده بودیم یا کسی که در همان سال ها خانه قبلی او را خریده بود). در اوایل دهه هفتاد، احتمالاً در گفتگویی، به همین تنها دانسته ام، اشاره کرده بودم.

اما در همان سال ها چه کسانی از محل زندگی او با خبر بودند؟ مجید فدایی (پژوهشگر ومستند ساز) و همشهری خانم سامی نژاد ، بابک محمدی پژوهشگر فیلمساز (و همسرشان) ، عباس ملکی عکاس جمعه سیاه و عکاس هفتگی سینما ، به سراغش رفته بودند. عکس عباس ملکی از خانم سامی نژاد در شماره مخصوص شهریور ماه سال ۱۳۷۹ ماهنامه فیلم چاپ شد. مجید فدایی و بابک محمدی در اوایل ۷۵ با او مصاحبه کردند و قرار فیلمبرداری گذاشته شد. آقای مجید فدایی به من گفت که سال ۱۳۷۵ عکس هایی با خانم سامی نژاد گرفته است که قرار شد برایم بفرستد. در مدتی که منتظر دریافت این عکس ها بودم ، برایم هیجان انگیز و هر لحظه اش با ناامیدی همراه بود. نکند اتفاقی رخ بدهد که آنها را نبینم. و هنگامی که سرانجام آقای فدایی دو دسته عکس برایم فرستاد. به همسرم گفتم قلبم دارد از حرکت می ایستد. این دو دسته عکس متعلق به دو زمان مختلف است. اولی گفتگو با خانم سامی نژاد و دومی عکس هایی است که در فیلم استفاده شده و مربوط به پس از سخته ایشان است .

آخرین صحنه های باز سازی شده ی فیلم " به یاد اولین بازیگر زن سینمای ایران : روح انگیز

سامی نژاد" ساخته مجید فدایی را می آورم که حاوی صدا و همان عکس های مستند است:

مردی جوان (عبدالرضا زهره کرمانی به نقش مجید فدایی) در خانه ای (واقع در خیابان پاسداران

سروستان ششم) را می زند و مردی در چهار چوب در ظاهر میشود.

- سلام.

- سلام بفرمائید.

- جسارتاً می خواستم خانم سامی نژاد را ببینم.

- متأسفانه ایشان سخته کردن.

- قبلاً هماهنگ کرده بودیم . می خواستم از ایشان فیلم بگیرم.

- خبر دارم. اما شما یکسال است که دارید میرید و می آئید. چرا زودتر اقدام نکردید؟

- می تونم ببینمشون.

- (سکوت) بفرمائید.

کارگردان در اینجا به عنوان پژوهشگر و عکاس (احتمالاً اواخر سال ۱۳۷۵ یا فروردین سال ۱۳۷۶) وارد خانه می شود. روی پلکان، کارگری سرگرم تراشیدن یک کاشی است و سروصدا و گردوخاک بپا کرده است. مرد جوان ضمن پائین رفتن از پله ها، دوربین عکاسی اش را آماده می کند. سایه او بر پرده ای می افتد که جای در را گرفته است. پرده را کنار می زند. دو قوطی کمپوت و جعبه خرما می بیند. روی صندلی ای می گذارد. فیلم در این شرایط کاملاً حکایت بی کسی است. و این همان زیر زمین خانه ای است که خانم سامی نژاد، پایان عمر خود را در آن زیست.

قطع می شود به عکس های سیاه و سفید که قبلاً از همین وضعیت گرفته شده است؟

بیمار (روح انگیز) روی تختی فلزی خوابیده و چشمانش بسته است. در آخرین عکس، چشم ها باز شده به دوربین می نگردد پای همین عکس نوشته می شود: "بدرود". این عکس ها به وضوح از عکس عباس ملکی که و یا عکس هایی که روی مبل گرفته شده و هنرپیشه فیلم دختر لر را با روسری و در سلامت نشان می دهد، متفاوت است.

در فیلم، گفته نمی شود که چرا فدایی بعد از عکاسی از خانم روح انگیز، یک سال معطل ماند. ولی بمن گفت که جدا از مقدمات، یکسال هم به دنبال تهیه وسایل و بودجه برای کار بودم.

تهیه کننده فیلم، مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی است و از مؤسسه سینمایی و تلویزیونی هنر هفتم کرمان نیز نام برده شده است. همین عنوان بندی نشان می دهد که در اوایل دهه هفتاد، یک مرکز سینمای دولتی وابسته به وزارت ارشاد در تهران و بخش خصوصی در کرمان هم از سرنوشت و محل زندگی او باخبر بودند. فیلمبردار مرحوم داریوش سقا زاده است. فیلم با هوالباقی شروع می شود و شامل چند قسمت است:

۱- باز سازی گذشته. از صحنه ورود روح انگیز جوان با یک چمدان قهوه ای رنگ به بم شروع می شود. چادر ساده ای به سر دارد. اقوام و آشنایان در برویش می بندند. در کوچه ها به سویش سنگ انداخته می شود. سنگ انداز هیچگاه دیده نمی شود. و سنگ ها غالباً به دیوار های کاهگلی می خورد. پدر و مادر او را به خانه نمی پذیرند.

می خواهد خودش را از بلندترین ساختمان ارک بم پائین بیندازد که دوربین به سوی آسمان تیلت می کند. یعنی به خدا پناه می برد. پس از آن دو صحنه رمز آمیز در فیلم هست. اولی کاشی های رنگین و مردانی گل بدست درون کاشی ها است. دوم شمع افروختن در برابر تمثال حضرت علی (ع) در یک مکان مذهبی است که

مکالمه باصحنه شمع روشن کردن در فیلم سینمای ایران مشروطیت تا سپنتا را ادامه می دهد. نقش روح انگیز را لاله اسکندری بازی می کند و فضا سازی، بویژه مردی با کلاه پهلوی، تداعی کننده دوران رضا شاه است. البته ایشان در فیلم مشروطیت تا سپنتا می گوید که: " ۱۸ ساله به ایران آمده ام همین سختی را دارم می کشم" و "نمی خواهم مردم بدانند کی بودم و چی بودم". با این حساب ورود خانم سامی نژاد به ایران، مصادف است با پنج یا شش سال پس از استقلال هند. یعنی حدود سال های ۳۱ یا ۳۲. البته همین مطلب را برخی نویسندگان از فیلم سینمای ایران - مشروطیت تا سپنتا، " بعد از ۱۸ سال که به ایران آمدم" شنیده اند. که در آن صورت دو مبدأ وجود دارد. یکی ورود به هندوستان در ۱۳۰۸ (با محاسبه این که او در سیزده سالگی برای معالجه پایش به هند رفته است) که در این صورت بعد از ۱۸ سال می شود ۱۳۲۶ ولی اگر مبدأ را بعد از دختر لر و ۱۳۱۳ یا ۱۳۱۴ فرض کنیم: باز هم بعد از ۱۸ سال، می شود همان سال های ۳۲ یا ۳۳ به هر صورت ورود به ایران در دوره رضا شاه نیست. (شاید منظور آقای فدایی این است که او یکبار هم در همان دوره رضا شاه به ایران آمد).

سایر بخش های فیلم :

۲- مصاحبه با محمد تهامی نژاد

۳- صحنه هایی از فیلم ناطق دختر لر و گفتگوی مشهور جعفر و گلنار، کنار درخت.

۴- صحنه حضور خانم سامی نژاد، در فیلم سینمای ایران مشروطیت تا سپنتا در حدود ۵۴ سالگی

۵- کارگردان پشت میز نشسته ضبط صوت را روشن می کند. صدای سامی نژاد شنیده می شود که با لهجه کرمانی در گفتگو با مجید فدایی، از عدم رضایت خانواده مادری و پدری اش می گوید. به این صورت مجید فدایی، دومین مصاحبه (بدون تصویر) با ایشان را ضبط کرده است.

۶- باز سازی ورود به خانه و عکاسی.

۷ - عکس های خانم سامی نژاد در بستر بیماری

۸- بعد از تصویر گورستان (قطعه ۳۶ ردیف ۴۴ شماره ۴۶ بهشت زهرا) فیلم با صحنه فروختن ما ترک خانم سامی نژاد بپایان می رسد. مجموعه وسایل او حتی یک وانت بار کوچک را پر نکرده است. راننده چند اسکناس در کف دست همان مرد جوان می گذارد که نسبت اش با ستاره فیلم دختر لر معلوم نیست. ولی حالا

می دانیم که آن جوانمرد، بهزاد بهزادزاده بود که صبح پنجشنبه ۱۱ اردیبهشت ۷۶ طی یک تماس تلفنی به دفتر هفتگی سینما گفت: من از بستگان روح‌انگیز سامی نژاد اولین بازیگر زن سینمای ایران هستم و او صبح دیروز درگذشت!

بهزاد بهزاد زاده، از خانمی پذیرایی می کرد که خود سالیان سال پرستار بود.

مشخص ترین وسایل نیز همان چمدان قهوه ای رنگ و یک صندلی آهنی است. البته نمی دانم قاب های عکس دوران جوانی (و یا احتمالاً یادداشت های) مرحوم سامی نژاد، کجا هستند. امیدوارم یکنفر آن ها را به یادگار نگهداشته باشد.

این روایت البته پایان زندگی آن مرحوم را از غم انگیز بودن خارج نمی کند. عکس های مجید فدایی، از چشم های جستجوگر خانم سامی نژاد بسیار گویا است.



خانم روح انگیز سامی نژاد در بستر بیماری (عکس از مجید فدایی -۱۳۷۶)

(این نوشته پیش از انتشار برای آقای مجید فدایی ارسال شد و موارد مربوط به خود را تأیید کردند).

نخستین بار در روزنامه شرق، یکشنبه ۱۲ شهریور ۱۳۹۱ (سال دهم شماره ۱۶۱۶) ص ۱۰ به چاپ رسید.